



نقدی تطبیقی بر آثار گرین با نگاهی به صخره برایتون

زیر ردای بلند آسمان،

آنانی از همه ناامیدترند

که زمانی بیشترین امید را داشتند،

بی ایمانانی که بیشترین ایمان را داشتند.

آ.ا.ج. کلاوا

۱- چه کسی گرین لند را آفرید؟ (یا کتابچه راهنمای سفر)

گراهام گرین هیچگاه از منتقدانی چون من که اصطلاح گرین لند (=گرینستان) را به کار می‌برند، خوشش نمی‌آمد. او در مقام اعتراض تأکید می‌کرد محیط به ظاهر عادی گرداگرد این منتقدان بسیار ملالت‌بارتر، ترسناک‌تر و تیره‌تر از گرین لند اوست. مخالفتی با این گفته ندارم، اما اگر گرین زنده بود، دوست داشتم از او بپرسم گفته او چه منافاتی با وجود گرینستان دارد؟

از آن گذشته کسانی که گرین را شناخته باشند می‌دانند که گفته‌های او را نباید چندان جدی گرفت. گرین عاشق تناقض‌گویی، گمراه کردن منتقدان و خوانندگان، مبهم ساختن تصویر خود و آثارش و گریز از برجسبهاست. او برای اینکه تو نتوانی بشناسی‌اش، برای

آنکه نتوانی او را بر تختهای پروکرست بگنجانی، گاه برخلاف آنچه هست خود را می‌نمایاند.

نورمن شری یکی از نقادان آثار گرین می‌گوید: «پاسخهای او مبهم و زیرکانه بود... هرگز نتوانستم به کنه مطلب او پی ببرم.» و او خود می‌گوید: «تناقض جزء جدایی‌ناپذیر جهان من است.»^۲

گویا، گرین در ایجاد تصویری متناقض از خود، بیش از حد موفق بوده است، زیرا چهره او را چنین ترسیم کرده و می‌کنند: متعهد و خائن، مؤمن و ملحد، آزاده‌اندیش و واپسگرا، قدیس و فاسد، جاسوس و انقلابی،... چه آثار و چه شخصیت گرین به ضد و نقیض‌ترین داوریه‌ها انجامیده است.

از سوی دیگر گرین در مضامین و گستره‌های گوناگون، چنان با توانایی گام برداشته است که برخی به دشواری می‌توانند بپذیرند که کتابهای امریکایی آرام، مأمور ما در هاوانا، پایان یک پیوند، قطار استانبول، قدرت و افتخار، عالیجناب کیشوت، صخره برایتون و... را یک نویسنده نگاشته است.

پرونده ادبی گسترده و قطور گرین در برگیرنده داستان کوتاه، رمان، سفرنامه، فیلمنامه، نقد ادبی، داستان کودکان، نمایشنامه، نقد

برایتون

- صخره برایتون
- گراهام گرین

مصاحبه

● نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۸۰

اما پیش از شرکت در تور مسافرتی به گرین آباد و کشف این مخرج مشترکها، آشنایی فشرده‌ای با آفریننده این سرزمین، برایمان حکم کتابچه راهنمای سفر را ایفا خواهد کرد، کتابچه‌ای که بی‌شک ما را در فهم بهتر آثار گرین و از جمله صخره برایتون، بسیار یاری خواهد کرد.

گراهام گرین اندکی پس از پایان دوره ویکتوریایی در سال ۱۹۰۴ دیده به جهان گشود. زوال و فناوی دوره ویکتوریایی همواره بر گرین تأثیرگذار بوده است. او در برکامستد، مدرسه شبانه‌روزی‌ای که پدرش مدیر آن بود، زیر سلطه پدر تحصیل کرد. خود می‌گوید: «یک سوی مرز بوی کتاب و میوه و ادوکلن می‌داد و سوی دیگرش بوی ترس و شر و نفرت...». او نه توان آن را داشت که هم‌نوی پدر باشد و بریده از هم‌شاگردیهایش و نه توان دشمنی با پدر و همدلی و همسویی با دشمنان پدر. او برای دیگران پسر مدیر مدرسه بود و جاسوس دشمن. هم از پدر هراسان و گریزان و هم تنها و مطرود در میان شاگردان؛ اسیر کشاکش وفاداری یا خیانتی کودکانه به پدر. میل به گریز از پدر و مدرسه، احساس تنهایی و طردشدگی و کشاکشهای

فیلم، شرح حال و... می‌شود. او خود نیز برای ایجاد تمایز در آفریده‌هایش، بخشی از آثارش را جدی و بخش دیگر را سرگرم‌کننده نام نهاده است. به رغم ارزش انکارناپذیر آثار جدی گرین، گستردگی آنها شاید پاسخی بر این پرسش باشد که چرا گنجاندن او در چارچوبی خاص دشوار است. از این رو به ناچار هر کتاب گرین را گوشه‌ای از یک دنیا به شمار می‌آوریم، گوشه‌ای از گرین‌لندا و گرین آباد، نآبادی است مه‌آلود، غم‌انگیز، ناشناخته و ترسناک که با وجود گستردگی آن، در آن مخرج مشترکهایی برای همه اجزایش سراغ می‌توان گرفت، عناصر و تمهایی که همواره در آثارش رخ می‌نماید.

دیگر روحی سبب شد تا پدرش او را مدتی نزد روانکاو بفرستد. این تجربه و نیز پدیده روانکاو و تحلیل رؤیا بعدها به کرات در آثار گرین رخ نمود، به گونه‌ای که منتقدان به طور متوسط به وجود ۵ تا ۷ رؤیادر هر کتاب این نویسنده اشاره کرده‌اند (برای نمونه در *صخره بروتون* بنگرید به ص ۳۰۰ ترجمه فارسی).

بدین ترتیب بود که گرین از کودکی در بند گرایشهای دوگانه، میل به گریز، احساس گناه و احساس خیانت به دوست افتاد. او می‌گوید: «هنوز خود را نمی‌شناسم» و به بیان خود، آدمی است که تغییر می‌یابد و سال به سال عقایدش دگرگون می‌شود و باز به گفته خود: «آدم با کتابهایش دگرگون می‌شود» او حتی یادگیری و تردید از خویشتن می‌پرسد: آیا امکان دارد به چیزی گرایش یابم که از آن نفرت دارم؟»

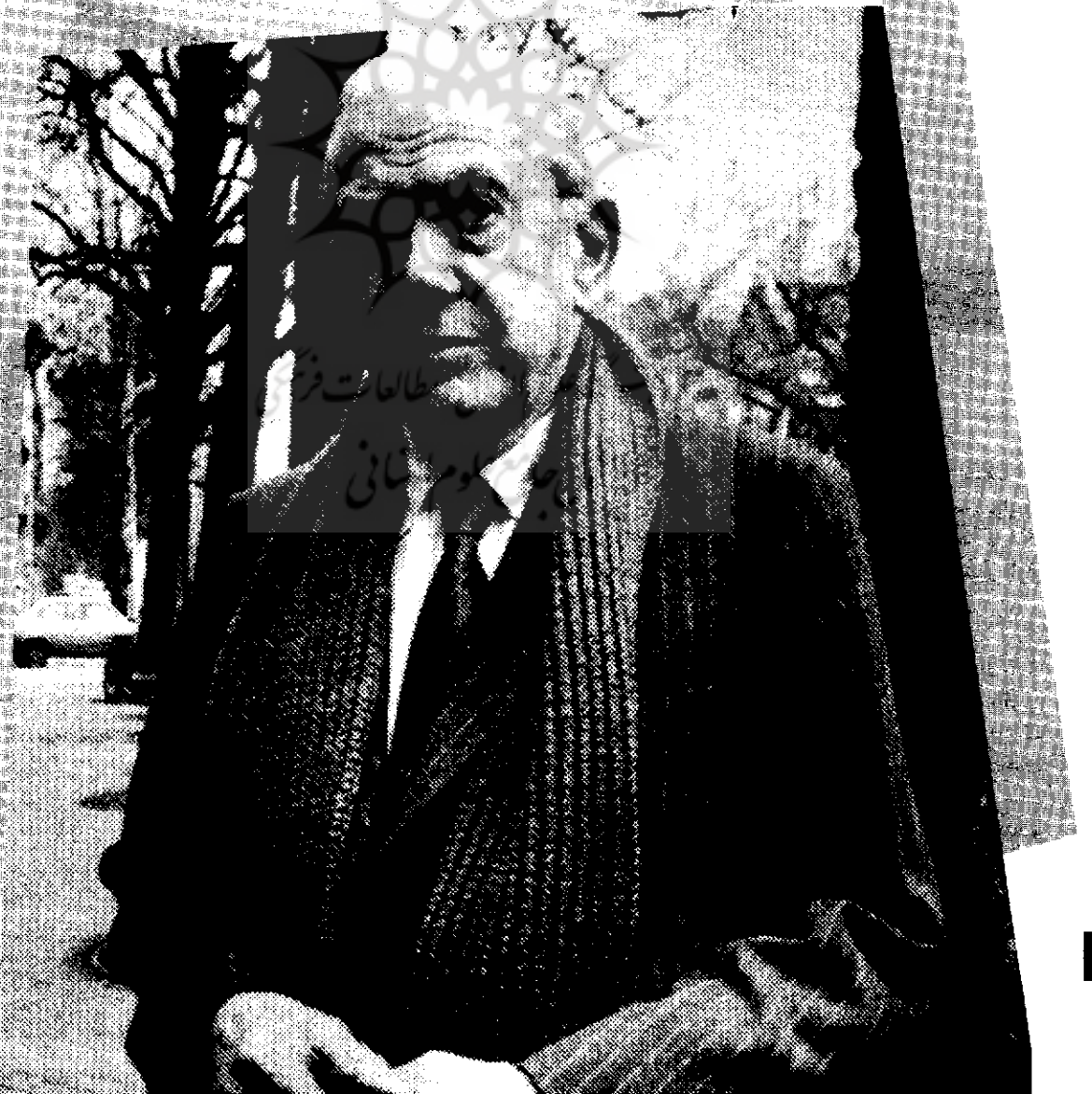
به دشواری بتوان نویسنده‌ای را یافت که همچون گرین تا این اندازه در بند دوگانگی باشد، دوگانگی در ایمان مذهبی خود، در ملیت خود، در آثار خود، در عقاید سیاسی خود و اصولاً در وجود خود. در همه این موارد گرین به جاسوس دوجانبه‌ای می‌ماند که در کار خدمت و خیانت به هر دو سوی است، به گونه‌ای که آدمی تا پایان در نمی‌یابد او به راستی به کدامین سو تعلق داشت، آنچنان که خود نیز ندانست.

گرین در نوشتن نیز جاسوسی دوجانبه بود، او به فلسوفی

می‌مانست که رمان سیاه می‌نگارد. می‌هیچ دشواری، گرین می‌توانست نویسنده‌ای باشد که به اصطلاح کلاسیک، جدی و با سنگین می‌نامند. اما او به قول خودش ترجیح داد «لج قضا را در بیاورد» و ادبیات سرگرم‌کننده و سیاه را با ادبیات جدی درهم آمیزد. تاوانی که گرین برای این کارش پرداخت، بزرگ‌بده نشدنش برای جایزه نوبل ادبی، به‌رغم بارها نامزد شدنش بود. با این حال حتی آنگاه که خواننده‌ای عادی رمانهای به اصطلاح سرگرم‌کننده و پلیسی گرین را برای مطالعه به دست می‌گیرد، رمانی عادی نمی‌خواند. شخصیت‌های این آثار در دنیای داستانهای سرگرم‌کننده نامتعارف‌اند، آنچنان که دون کیسوت در دنیای شوالیه‌ها، جاسوسهایی که رقت‌بارند، قهرمانانی که از ترس خود را خیس می‌کنند، آدمهای نیکی که شر می‌آفرینند و آدمهای شری که نیکی روا می‌دارند، آدمهایی نه سیاه و نه سفید، بلکه خاکستری، گونه‌ای قهرمان‌زدایی از گونه سزواتنشی آن.

گرین همواره خلاف جهت رود شنا می‌کند، او در دوران بی‌دغدغه پیش از جنگ جهانی دوم، داستانهای غمناکی چون *صخره بروتون* را می‌نگارد، حال آنکه همه آثار به اصطلاح سرگرم‌کننده‌اش پس از سالهای تیره و غم‌انگیز جنگ جهانی دوم نوشته شده است، گونه‌ای گریز از وضع موجود!

در این میان برای شناخت گرین همواره نمی‌توان به گفته‌های



خود او تکیه کرد. نوگویی او همچنان می خواند همواره نوگویی
آگاهی تو بایستد او در گمشدگی نوگویی می گوید. او همیشه می بیند که برای
می دارد با در جملهای کاتولیک، پروتستان و در جملهای کاتولیک
کاتولیک باشد و در جاهای کمی بعضی فضائل برآمده از این
دولتی سرمایه داری، فضائل کمونیسم را بیستند
او در واقع، سیاست نیز گمراه کننده است. از این جهت
سیاست پشه و منهدم خوانده اند و بر می دیگر کتابهای
انتیجنت سوروس، آنچه در این نوعی نیست همانی از این جهت
انتیجنت امریکای لائین و تفکر پنهان ناپلئونی از ایالات متحده و مسلم
سرمایه داری است.

او با وجود انتقادهای تندش از کمونیسم و اشتراکیت، همچنان
ایالات متحده و سرمایه داری را ترجیح می دهد. همچنین دوستی او را
عمر ترخوس و هم سابق بلشویک و ساندوینها، هم چنین بعضی از
جستهای فدائری، همواره دیپلماتهای امریکایی و اروپایی
است. در هر کجای امریکای لائین، اروپا و آسیای شرقی که انقلابی
فدائری رخ می برد، سیر و کله گرین می آید. سیر و کله گرین از برای
ترخوس و ساندوینها حکم می بیند و دیپلمات امریکایی لائین در
دانش، گویی هرگز با این تفکری نداشته است. از این جهت
مطبوعات نامداری سرگشته علیه دیپلماتهای امریکایی هستند
مدانله امریکا در پنهان سوروس مستتر می کرد که
دیپلماتهای امریکای لائین علیه او بودند. سیر و کله گرین
چندان توجهی به جنبشهای عربی و فلسطینی نداشتند. سیر و کله گرین
می گفت حلقه ای به او می زدند.

او می گویند ثابت کند که اگر جنبشهای فلسطینی و عربی
میچون تو سیدمانند از این جهت به این جهت می زدند که
که دلوای روشن بینی و حسن نیتی می در این جهت است
باشند درست بر رنگه و پس از طوفان در این جهت
می باشد. گویی از این جهت که طرح حمله به عراق و
می کرد.

او همیشه پیش از اشغال جنگ و استواری به
می رسد. جنگی که گروه تروریستی ماورای شمالی
حضور داشت به جنگ بین حمله آمریکا و عراق
هنگام پیکر از با هم در کتابخانه ای جنگی
روایتها در کتاب می بیند. جمهوری را
باگر از این جهت است.

عشور پنهان گرین در کاتولیک پنهان
قرن بود گرین می گویند فلسطینی می کند
کمیته هم و صورتی که به پنهان از روی
بی دلیل متلاطم در این جهت است که
نازک است و برای بدنی پنهان شاید در
درهم خواهد شکست. در برخی سفرهای من
روند روسی وجود دارد.

این ملال است که او باید سفرهای
ملالی که در خورد سنگی از او و بیست
به نقد نواز از آمدگی دولت روسی را
برخی از سفرها گرین در نظر برگ نواز می
روسی به نوع دیگر
این سفرها و خطرها به قیله هم
سفرهای امریکای لائین، حضور امریکایی
کمیته پنهانها می زند به این جهت
گرین به حلقه پنهان و ایالات متحده و سوروس

کاتولیک فلسطینی فراتر نمی گذارند. ماها در کوهها و جنگلهای پرخطر
آوار می شد و راههایش را روی قاطرهای چموش در شیب تند یک
کوه در جنگلهای پر از پشه و کله گرین در بیخوبه سینه های جنگ و
سیر و کله گرین در میان حلق می کرد. او برای نوشتن امریکایی آرام
همه بار به هند و چین سفر کرد و سالی را در آن دیار گذراند. از این
سفرها که سیر و کله گرین از آنها و سرزمینهای بیگانه آنقدر زنده و
کمیته که فلسطینی می زند را به و خطر آنها را در مشام خود حس

عمر ترخوس و ساندوینها

عمر ترخوس و ساندوینها که از یک لحاظ در میان آثار گرین جزو
بزرگ است. سیر و کله گرین در میان دیگران از این زمان انگلستان
است. اگر ترخوس در سوئد آثار سرگرم کننده گرین مانند وزارت
سیر و کله گرین در فلسطینی چشم می بیند. در میان آثار جلدی نو او شاید
هیچ نمونه ای نماند. بلکه پیوند یافت نشود که مکان وقوع
سفرات آن در ویدگاه گرین باشد.

سیر و کله گرین در کتابهای مسافرت با همه در بازگونه،
سفرات بود. سیر و کله گرین در شهرها، جاده های بی قانون در مکزیک، جان
کلام در سوئد، کاتولیک و انصار در مکزیک، شایعه در شب در
سیر و کله گرین در امریکای آرام در ویتنام، ماورای ما در
سیر و کله گرین در فلسطینی، کاتولیک، فلسطینی، کاتولیک، کاتولیک
سیر و کله گرین در این جهت است. سیر و کله گرین، عالیجناب کیشویت

کاتولیک در این جهت است. سیر و کله گرین که چرا در نظارش این چنین از
کاتولیک در این جهت است. سیر و کله گرین که چرا در نظارش این چنین از
کاتولیک در این جهت است. سیر و کله گرین که چرا در نظارش این چنین از

سیر و کله گرین در این جهت است. سیر و کله گرین که چرا در نظارش این چنین از
کاتولیک در این جهت است. سیر و کله گرین که چرا در نظارش این چنین از
کاتولیک در این جهت است. سیر و کله گرین که چرا در نظارش این چنین از

عشور پنهان گرین در کاتولیک پنهان
قرن بود گرین می گویند فلسطینی می کند
کمیته هم و صورتی که به پنهان از روی
بی دلیل متلاطم در این جهت است که
نازک است و برای بدنی پنهان شاید در
درهم خواهد شکست. در برخی سفرهای من
روند روسی وجود دارد.

این ملال است که او باید سفرهای
ملالی که در خورد سنگی از او و بیست
به نقد نواز از آمدگی دولت روسی را
برخی از سفرها گرین در نظر برگ نواز می
روسی به نوع دیگر

این سفرها و خطرها به قیله هم
سفرهای امریکای لائین، حضور امریکایی
کمیته پنهانها می زند به این جهت
گرین به حلقه پنهان و ایالات متحده و سوروس

جنبه چتربازان فرانسوی و کمونیستها گم شده بود احساس خرگوش مورد تعقیب را داشته است. بی تردید توانایی گرین در توصیف انسان تحت تعقیب در شاهکارش قدرت و افتخار، در شهرت و اعتبار این رمان، نقش اساسی ایفا کرده است.

مضمون تعقیب و گریز پیامدهای دیگری نیز در جهان گرین دارد: میل به پنهانکاری و هویت جعلی؛ در صحنه پراپتون درباره یکی از شخصیتها گفته می شود: «اسم اصلی اش چارلز بود ولی از روی انگیزه باطنی پنهان کاری همیشه آن را مخفی می کرد. از بچگی عاشق پنهان کاری، نقاط مخفی و تاریکی بوده (ص ۲۹) و دیگر اینکه در گریستان آدمها همه تنهائند، در صحنه پراپتون نه تنها هیل که حتی پینکی نیز عمیقاً تنهاست، در تک تک آثار گرین این تنهایی اندوهناک شخصیتها به چشم می خورد. کشیش داستان قدرت و افتخار اسکویی در جان کلام، دکتر فیشر در میهمانی مهمب و حتی فرمان رمان طنزآمیز مامور مادر هوانا به شدت احساس تنهایی می کنند و به راستی نیز تنهائند.

افزون بر مضامین گریز، تنهایی و بیگانگی، وجه مشخصه همه آثار گرین غمی گنگ است که همواره مانند مهی تیره و سرد بر فضای گریستان سایه می افکند تا جایی که غالباً گرین را نویسنده ای بدبین شمرده اند. فرجام آثار گرین مانند تراژدیهای بزرگ همواره غمناک است. او خود ادعا می کند همه رمانهایش پایانی اندوهناک ندارند و مأمور مادر هوانا را مثال می زند. با این حال چنین آثاری نه تنها به استثناهایی مؤید قاعده می مانند و نه تنها بیشتر از آن آثار سرگرم کننده گرین اند، بلکه حتی در کلیت این آثار نیز غمی نهفته حس می شود که پایان شادی بخش آنها را تحت الشعاع قرار می دهد.

تراژیک بودن آثار گرین تا حد بسیاری به تراژیک بودن منش قهرمانان او ربط دارد. آدمهای گرین در عین عادی بودن چنان پیچیده اند که خواننده مجذوبشان می شود، همانگونه که حکایت هملت، ادیپ و سهراب قلیخان را به ذهنی می فشارد. قهرمانان گرین نیز ما را به القوس و دروغ و همپردی واهی دارند، با این تفاوت که سرنوشت آنان نیست که چنین غم انگیز است، خیر سرنوشت نیست که تراژدی می آفریند، که خمیرمایه شخصیتهای آنان سرگناک است. آدمهای اندوهگین گرین که به مانند آدمهای داستانیفیسکی گرفتار رنج، تنهایی، یاس، پرچی، حقارت، ترحم و عشق اند، وجودی بس پیچیده دارند، آنان به ظاهر مانند بیخ و سنگ عاری از احساسات و سرد و منجمدند، اما در باطن به گونه ای غم انگیز و سوگناک با رنجها و عشقهایشان، با حقاقتها و بزرگواریهایشان در کشاکشند.

همینگوی همواره پیشنهاد می کرد نویسندگان رخدادهای تأثیربرانگیز را با لحنی سرد و عاری از احساس بنگارند تا از تقابل و تضاد آن رخداد، تأثیر انگیز و این لحن سرد، لذتی زیبایی شناسانه به خواننده دست دهد. به نظر می رسد گرین گامی فراتر می نهد. نه تنها لحن خود او عاری از احساسات گریزی می نماید، بلکه ظاهراً خود قهرمانان او در تقابلی چشمگیر با درون ایشان است و این به اندازه ای دوچندان در خواننده می انجامد و نیز بر عمق و ارزش شخصیت پردازی داستان می افزاید. از نمونه های این نکته در صحنه پراپتون می باید به هیل اشاره کرد، آدمی جز به مرگ که به شدت هراسیده است، اما می گوشت خودش خورد مانند: «حتی در این وقت هم همان غرور همیشگی و غریزه ای که وادارش می کرد به وقت خطر چیزی از خود بروز ندهد با تمام توان باقی بود.» (ص ۲۶). قهرمانان گرین گرفتار احساسات دوگانه اند، آنچنان که در آثار او نیز پدیده های متضادی چون خیر و شر، شفقت و انتقام و به طور کلی طبیعت متناقض حقیقت تحلیل می شود و ما می بینیم که موریس بندریکس

در پایان یک پیوند می گوید: «در من چنین اندیشیدم که نفر از سارا جز عشق به منارانیست.» و می بینیم آدمی معصوم مانند بابل در آمریکایی آرام چه فنجایی می آفریند.

گرین با چیره دستی چنان تناقض را در قهرمانانش عین می کند که درمی مانیم آیا باید بر بابل، فاولر، ستوان رمان، قدرت و افتخار، اسکویی، کاسل، دکتر فیشر، پینکی، رز و... چشم بگیریم یا دلسوزی کنیم، آنان را گناهکار بدانیم یا قربانی؟

گرین خود می گوید: «طبیعت آدمها نه از سیاه و سفید، بلکه از خاکستری تشکیل شده است.» بدین ترتیب در آثار او تضاد یا تعلق خاطری دوگانه دیده می شود که به سبب آن خواننده هرگز نمی تواند از موضع قاطع نویسنده و یا هر یک از شخصیتهای داستانی وی آگاهی یابد. این عمل از اینکه خواننده در مقابل شخصیتها جنبه گیری یا داوری کند، جلوگیری می کند.

در آثار گرین آنچه ارزشمند است صرفاً برخورد عناصر و مفاهیم متضاد با یکدیگر نیست، بلکه در آمیختن تضادها با همدیگر است. به گونه ای که تفکیک و تشخیص هر یک از دیگری ناممکن باشد. ترس و تهور، رنج و شادی، وفاداری و خیانت، عشق و نفرت، شک و یقین، شنکاو و شکارچی، خیر و شر و... به گونه ای گنگ، مبهم و شوش آور به هم می آمیزند و دیگر نمی توان از هم بازمان شناخت.

در این میان شاید مهم ترین عناصری که در هم می آمیزند مفاهیم خیر و شر باشند. در صحنه پراپتون، «جهنمی ترین لایه های روح پینکی که تجسم شرارت محض است، نیازمند رز آنجسم خیر و رحمت بوده زیرا پلیدی بدون پاکتی ناقص است.» (ص ۱۹۸). همین شخصیت درباره نزدیک ترین دوست خود چنین احساسی دارد: «تفاوتها فرد مورد اعتمادش بود و به همین دلیل از او نفرت داشت.» (ص ۱۱۳). رز نیز که در این رمان تجسم نیکی و عشق است «در چنگال اهریمنی او گرفتار آمده بود.» (ص ۲۸۷).

گرین می گوید: «در آثار بر اوینگ قطعه ای است که می تواند توضیح موضوع همه کتابهای من باشد: «علاقه ما به لبه خطرناک قضایا، «درد شریفه قاتل مهربان...» این دوگانگی در آثار گرین به آنجا انجامیده است که به او برجست مانوی گرای نیز زده اند. دوگانگی و آمیزه ای که آدمی را بر لبه قضایا می نشاند، آدمهایی که بر تیزی تنش بار تیغ تلوتلو می خورند، آدمهایی که بر لبه ظلمت بار معانی تاریک معلق مانده اند و بیشتر احتمال فروغظیدن آنان می رود تا نجاتشان... منتقدی گفته است: «تنهایی که گرین ترسیم می کند بیشتر رویه فنا و اضمحلال دارد تا رویه انقلاب.»

او در پاسخ به این پرسش که چرا شکست تا این حد علاقه شما را جلب می کند؟ می گوید: «شاید علت، حس شکستی است که به خود من رفته است، فکر می کنم برای نویسنده نیز مانند کشیش چیزی به نام موفقیت وجود ندارد.»

اما در عین حال می افزاید: «نگفته اند که کتاب صحنه پراپتون تیره ترین و بدبینانه ترین کتابی است که من نوشته ام، اما به نظر من این کتاب درباره رحمت است که نقطه مقابل بدبینی قرار دارد.»

با این حال پایان این رمان نیز از شکستی عظیم خیر می دهد. پس از مرگ پینکی، رز برای اعتراف نزد کشیش می رود و کشیش در مورد احتمال رستگاری چنین فردی که نماد شری در حد غایت بود چنین امیدواری می دهد: «اگر مطمئن می گویم که او به تو عشق می ورزید پس حتماً کمی خوبی هم در وجودش بوده است.» (ص ۲۰۲). اما رز نمی داند که اظهار عشق پینکی در وضعی بیش نبوده است، او بی خیر از همه چیز به سوی گرفتن پیغامی ضبط شده از پینکی می رود که پینکی در آن نقرتش را از رز بیان داشته بود و رمان با این واژه ها به پایان می رسد:

کشیش گفته بود: فکر به تو عشق می ورزید... و برز در افتاد
کفرنگ نیروز زوئن به تندی به سوی وحشتی عظیم می شتافت؛
(ص ۲۰۴).

گرین سرنوشت اخروی ینکی را در ابهام می گذارد. کشیش بود
را و می دارد که به دستگیری ینکی امیدوار باشد، اما دقیقاً کلامی که
به کار می برد، بعدها موجب بروز تردیدی اساسی در مورد دستگیری
ینکی می شود. کلامی که برای نیتی خیر به کار می رفته، شر
می آفریند، و درونمایه همیشگی و مورد علاقه گرین، آدمهای ینکی
که موجب شرمی شوند و ضرورتی که نیکی می آفرینند.

از همه اینها گذشته، حضور مرگ در بیشتر آثار گرین به مثابه
مضمونی تکرار شونده، فایده‌ی پر علاقه گرین، به مقوله شکست و
فضاهای تراژیک در آثارش است. او خود نیز اعتراف می‌کند: «تقریباً
در همه کتابهایم یک نقطه مرگ هست، یکی از قهرمانانم زنده، از
ماجرای بیرون نمی‌آید، و این مرگها اغلب تراژیک و اندوهناک هستند،
حتی مرگ ضد قهرمانی مانند پایل در امریکایی آرام دردناک است.
مرگ دکتر پلار در کنسول افغانی، مرگ سارا در پایان یک پیوند،
مرگ کشیش میخوآره قدرت و افتخار، مرگ دیویس در عامل انسانی،
مرگ جوینر در مقلدها، مرگ اسکویی در جان کلام، مرگ کولبری در
خوره خود خورده... همه غم انگیزند. زبان صخره برایتون نیز از
این مرگها غاری نیست، مرگ هیل، مرگ اسپایسر و سرانجام مرگ
ینکی»

در ادامه شخصیت شناسی آثار گرین می باید به وجود احساس
گناه و خیانت به دوست در آدمهای گرین اشاره کرد. این لایه
موتیف از نخستین زمان گرین تا آخرین کارش دیده می شود. در
انسان درون، آندروز به سبب خیانت به دوست گرفتار احساس گناه
است. در امریکایی آرام، فالور و در کنسول افغانی دکتر پلار و در
جان کلام اسکویی همه به نوعی خیانتکارند و به همین سبب
احساس گناه می کنند.

در پایان یک پیوند سارا و بندریکس هر دو به نوعی درگیر
خیانت اند و هر دو البته به میزانی متفاوت درگیر احساس گناهند. در
وزارت قری نیز آرتور زو به سبب قتل همسرش و در قدرت و افتخار
قهرمان داستان به سبب میخوآرکی گرفتار این احساسند. نمونه های
این مضمون تکرار شونده، که ویژه در خاطرات کودکی نویسنده دارد
فزون تر از آنچه یاد شده، است و برای برهیز از به درازا کشیده شدن
بحث تنها به نمونه های آن در زبان صخره برایتون بسنده می کنیم. در
این اثر اسپایسر که در سوسه خیانت به دوستانش است بسیار شبیه
جاسوسهایی بود که ضمن همکاری با مجرمین، دوستانشان را به
پلیس لو می دهند، (ص ۱۲۹).

ینکی عملاً به دوستانش خیانت می کند، به طوری که آن قدر
که نسبت به دوستش احساس بیزاری می کرد از دشمنش بیزار نبوده
(ص ۱۳۵). در همین اثر کابیت نیز در سوسه پیوستن به گروه رفیق
و خیانت به دوستانش قرار دارد (ص ۱۲۵).

شاید به همین سبب است که به وفور با جاسوسهای دو جانبه در
آثار گرین مواجه می شویم. و شاید از همین روست که قهرمانان گرین
همه میل به اعتراف دارند.

این میل به اعتراف گاه خود را همچون عطش برای درد دل
کردن می نماید (ص ۱۸)، گاه میل به اعتراف امانه نزد کشیش کلیسای
کاتولیک (ص ۱۴۴) و گاه اعتراف نزد کشیش (ص ۲۰۰) که البته
چندان شبیه اعتراف دینداران نیست.

در پایان فهرست مخرج مشترکها و مضامین تکرار شونده آثار
گرین، می باید به دلخوشی او به آموزه های کاتولیسیم اشاره کرد

که به گمان برخی از منتقدان مهم ترین ویژگی بنیادی رمانهای گرین
شده می شود، تا جایی که به اول لقب نویسنده کاتولیک داده اند. اما
گرین این لقب را نیز دوست ندارد. او می گوید: «من حتی بیشتر
نویسندهای سیماسی هشتم تا کاتولیک، من پیش از آنکه چیزی بنویسم
از قضای روزگار کاتولیک بودم. تازه سال هیچکس کشف نکرد که
من کاتولیک هستم. صخره برایتون مرا لو داد».

گفتنی است که گرین پیش از ازدواجش فاقد ایمان مذهبی بود.
او که در خانواده ای پروتستان زاده شده بود برای آگاهی از جزئیات
مذهب نامزد خود که کاتولیک بود، به کشیش کاتولیک مراجعه
می کند و ره آورد چندین نشست با این کشیش، پیوستن گرین به
کاتولیسیم از کار در می آید.

گمان می رود برگزیدن این آیین از سوی گرین دلایل روانی
پیچیده ای داشته باشد و شاید میل به گریز و دوگانگی و
مخالفت خوانی همیشگی گرین در انتخابی چنین غیر عادی در
انگلستان پروتستان مذهب می تأثیر نبوده باشد.

اما ایمان گرین نیز بر کنار از آن دوگانگی مرسوم او نیست. ایمان
او ایمان آمیخته به شک است. در عالیجناب کیشوت، کشیش داستان
با خود می اندیشد: «شکی مشترک، ای بسا که بیش از ایمانی مشترک
انسانها را به هم نزدیک می کند. معتقدان با اندک اختلافی به جلال
یکدیگر می افتند. اما انسانی که شک می کند، تنها با خویشین
می جنگد».

گرین می اندیشد که گناهکار در قلب مسیحیت جای دارد. در
مسیحیت هیچ کس صالح تر از گناهکار نیست، مگر فدینسان و دیگر
اینکه هیچ کس در ۱۶۵ روز سال مؤمن نیست، حتی خود پاپ. او
همچنین می گوید: «دشمنان من گمان می برند که من بسیار مؤمن
هستم، اما من خود می گویم که کاتولیک دوران پاپ یوحنا هشتم،
ستهی پیش از آنکه یوحنا پاپ شود».

جای شکست نیست که مسیحی ترین نوشته گرین یعنی قدرت و
افتخار از سوی پاپ تصحیح می شود و منتقدان درباره اش می نویسند:
در این اثر گرین واقعا مثل یک دزد به قلعه و فیض الهی خزیده
است. هر گرین خود می گوید: «به نوعی ایمان رو به کاهش
علاقه مند، من به لحظه ای علاقه مندم که آدمی به لبه خطرناک
می رسد، به نقطه ای که ایمان منزلت می شود».

۳. مرز نخل آبناهای جویی برایتون

برای من که همواره گرین را دوست داشته ام و آثاری از او مانند
جدایی یک پیوند، کنسول افغانی، امریکایی آرام، قدرت و افتخار،
عالیجناب کیشوت و... به روزهایی از زندگی ام لذتی پایدار بخشیده،
این اعتراف دشوار است که برخلاف بسیاری از منتقدان و
خوانندگان، صخره برایتون را اثری با ارزش ادبی متوسط یافته ام.
خواهم گویشد دلایلم را در این باره ذکر کنم، اما پیش از آن اجازه
دهید ابتدا از نقاط قوت و ارزشهای این اثر سخن بگویم.

صخره برایتون به مانند بسیاری دیگر از آثار گرین، جنبه ای
پشگویانه دارد. این اثر گوئی پیش بینی دار و دسته جوانان شرور
انگلیسی اواخر دهه سی و حتی یادآور پرتقالهای کوکی استانی
کورییک است، هر چند که گرین در داستانی دیگر به نام خرابکاران به
این مضمون بیشتر نزدیک شده است.

گرین در این اثرش نیز اصالت ادبی را با جذابیت توأم می سازد و
به سبب علاقه ای که به سینما دارد، ارزشهایی بصری در نوشته اش
کار می گذارد.

ظاهر این داستان به داستانی پلیسی می ماند. گرین در مصاحبه ای

در پاسخ به این پرسش که چرا نوشته‌هایش را و حتی نوشته‌های جدی خود را در قالب رمان پلیسی می‌نویسد، می‌گوید: «من از رمانهای پلیسی خوشم می‌آید... به نظر من زندگی امروز به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، بیشتر به قصه‌های پلیسی شباهت دارد.»

او نوشتن **صخره برایتون** را دشوارتر و پردردس‌تر از نوشتن کتابهای دیگرش می‌داند و می‌گوید: «کتاب **صخره برایتون** را که آغاز کردم به راستی قصد داشتم داستانی پلیسی بنویسم، اما بعد این تپ تپکنی وارد قضیه شد و من متوجه شدم که به هیچ وجه در کار نوشتن داستانی پلیسی نیستم. آنچه در این کتاب، داستانی پلیسی ماند، همان قضیه قتل اصلی است.»

ارزشمندی این رمان نیز تا حدود زیادی به سبب طرح مضامینی است که از ادبیات پلیسی و جنایی فراتر می‌رود. در آیین حیر و شر یا به قول مترجم، طرح «پیوند آتلی حیر و شر با یکدیگر و یکی بودن فطری آنها در فضای آسمانی» و تقابل نهادن این دو مفهوم در برابر حق و ناحق و نیز آفریدن شخصیت پیچیده‌ای چون پینکی که در داستان نقش استعاری نیز ایفا می‌کند. گرین در برابر اظهار نظر منتقدان که او را متهم به همزدنی یا پینکی کرده‌اند می‌گوید: «کشیش داستان در پایان کار، روش همزدنی را انتخاب می‌کند اما تا جایی که به عنوان نویسنده مربوط به من است، من آنرا هر روز بیشتر به سوی شرانده‌ام. گمان می‌کنم به جای اینکه همزدی کرده باشم، شریک جرم او بوده‌ام.»

بی‌شک گرانیگاه اثر تا حد بسیاری بر شاخصهای شخصیتی پینکی بنیان یافته است. پس بچه هفده ساله‌ای که او است، آدم کشتی که سروده‌های مذهبی می‌خواند و به مذمت کافرلیسم به شدت باور دارد، شادوستی که مشروب نمی‌نوشد و از رابطه جنسی وحشت دارد، تمیزی این صفات در کتب مختلف رابطه‌ای معنادار با همدیگر دارند و به ویژه می‌توان تطبیق در میان آن با سگس گروزی پینکی و رابطه آن با خصوصیت ملتری با او به دست داد.

خواننده نکته سنج به راحتی متوجه می‌شود که گرین پینکی از لذتهای زمینی بی‌بهره گریز او به ویرانگری و خشونت است. عبارات فراوانی در کتاب از جمله عبارت زیر نشان می‌دهد که گرین بر روانشناسی همزمان خود مسلط است: پینکی که در گذشته قتل دوستش را می‌سیر است از دور معنای حقیقت و غنای معنایی آن را می‌شنود و در نهایت در وجود پسر در حال طغیان بود به طرف اسپایس برکت شرارت بر جسم و روحش تازید و به هواش کرده بود، دست‌گور کردن او انداخت و... (ص ۱۴۵)

گرین آشکار می‌کند که تمایلات جنسی پینکی تنها هنگامی برانگیخته می‌شود که گرایشهای سادیستی او نیز ارضا شود. اما نکته مهم این است که گرین قهرمانان به اصطلاح مثبت خود را نیز نقاد می‌کند. او آشکارا آیدا آرنولد را تمسخر می‌کند، دم‌زندهای مکرر و ملال‌آور آیدا از حق و ناحق و خرافاتی بودنش و تفسیر خنده‌دارش از تخته احضار ارواح (ص ۳۹۸) به شیوه‌ای طنزآمیز بیان می‌شود. با اینهمه آیدا به رغم تمامی ساده‌لوحی‌هایش و به رغم اخلاق گرای خام و متعصبانه‌اش ناخودآگاه به درستی رفتار می‌کند.

گرچه گرین در آفریدن شخصیت‌هایی پیچیده موفق بوده، اما نتوانسته است در روینای رئالیستی رمان، وجود این شخصیتها را باورپذیر از کار درآورد. گرین عمده‌ا پینکی را زیر سن بلوغ و به اصطلاح او را در دوران معصومیتش برگزیده تا تضاد خشنوتش را با نوجوانی او نشان دهد، و به همین سبب است که در سراسر رمان اغلب از پینکی با عنوان «پسر» یاد می‌کند تا سن و سال پینکی از یادمان نرود. اما در نهایت «پسری» که سردهسته یک گروه گانگستری

است، پلیس و دیگر تبهکاران به مانند مردی جالفاده یا او برخورد می‌کنند، پسری که وکیل و انجمنی دارد و باورپذیر از کار در نمی‌آید. هزاره باورپذیر و غیرمنطقی فراتر از موقعیت اویش هفتده ساله است، توجه و بیگیری آیدا درباره مرگ هیل افران آید است. از آن گذشته به نظر می‌رسد که پلیس درباره مرگ هیل مشکوک نمی‌شود، اما آیدانه تنها بی به چگونگی قتل می‌پرداخت که به راحتی سر نهایی مانند روز را می‌باید و رابطه روز پینکی را حدس می‌زند و در نهایت قاتل را پیدا می‌کند.

او به راحتی حدس می‌زند که هیل پیش از صبح شدن از تریبی سکه کرده بود و از این روایت که پلیس علت مرگ را طبعی اعلام کرده است، اما خود قاتلان این نکته را نمی‌دانند. چگونگی آغاز رابطه پینکی و روز چندان قانع کننده توصیف نشده است و افزودن بر آن رنگ و لعاب و نماتیکی احساسات روز بی‌نوی ذوق می‌زند. نقشه پینکی برای از هواج باز برای ساکت نگاه داشتن او با توجه به اینکه هیچ کلمه از آنان به سن از هواج برسیده بودند، احمقانه و ناعید است. حتی کشیدن روز مظفر و در نهایت تا نقشه از هواج با آن.

بناهای تئولوژیک و فلسفی یک اویش هفده ساله یا دیگری پیشقدمت و حرفهای هفده ساله‌ای که میان آن دو در جریان قتل می‌شود، مضحک می‌نماید. پینکی از فرط بی‌احتیاطی، این پسر را به قتل می‌رساند، در حالی که گلیت غیر قابل اعتماد است. اما پینکی بی هیچ نگرانی او را راهمی‌گذارد و بیهوده از سوی زاحمین خطر می‌کند. اینهمه در حالی است که پینکی در مواردی سعی می‌کند کولونی را که یکبار اقدام به قتل او کرده و کماکان در دست او است ری بود، از یاد می‌برد و نقشه قتل روز را در سر می‌پروراند. در نهایت پذیرفتن پیشقدم خودگشتی از سوی روز حتی به رسم حقیقت مطلق او به پینکی عجیب می‌نماید.

بروادی از این دست به باورپذیری زمانی که دست کم در ظاهر و روینای خود از وی و پلیس به نظر می‌رسد به شدت صدمه می‌زند. از این گذشته برای خوانندگانی که از تکنیک به کار بردن لحن سرد و بی‌رحم گرین در توصیف لحظات تأثیرناکتر در رمانهای آمریکایی از آن فنون و تصاویر و لغت بهره‌مندند، این عبارات سیانی مثال و زمانی که مانند عبارات زیر در صخره برایتون نامیده‌کننده و حتی لاسف برانگیز است:

«اندرومی که در این ماجرای به ظاهر کم‌اهمیت هفده بود، لبش را می‌فشرد (ص ۵۱)»

«در وی کتک در بیان می‌شود که در تاریخ آیدا اثر می‌گذارد» (ص ۵۲)

«آیدا با تمسخر فکر کرده بود زندگی یعنی طپش قلب و صدای پای کسی را از پشت در می‌شنویم و چهره‌مان را باورپذیر می‌شود» (ص ۵۷)، و...



در پایان سفرمان، شاید بیهوده نباشد که نگاهی کوتاه به ترجمه و نسخه فارسی شده این اثر بیفکنیم. اگر به تردید **صخره برایتون** را اثری متوسط از نویسنده‌ای بزرگ بدانیم، به قطع و یقین می‌توانیم ترجمه آن را ترجمه‌ای متوسط از مترجمی خوب قلمداد کنیم. ترجمه مریم مشرف از این اثر به خودی خود خواندنی و قابل قبول است، اما با سابقه‌ای که از ایشان سراغ داریم و به ویژه هنگامی که ناشر عنوان دکترای مترجم را - که گویا باید در رشته ادبیات فارسی باشد - برای جلب اعتماد خوانندگان بر جلد کتاب متذکر می‌شود،

- او در مقابل لیوان نوشیدنی خود نشسته بود» (ص ۳۵۹).

افزون بر مواردی از این دست که البته کم اهمیت می‌نمایند، علامت نقطه گذاری در بسیاری موارد به شکلی نادرست به کار رفته است، برای نمونه بنگریده چند سطر آغازین صفحه ۹۶. همچنین در سراسر کتاب گیومه‌های فراوانی بار می‌شوند که بسته نمی‌شوند یا برعکس، باز نشده بسته می‌شوند و بدتر از آن در مواردی به کار می‌روند که معنایی ندارند که نمونه‌اش را در آغاز صفحه ۱۴۲ می‌توان یافت.

ظاهراً مترجم گرایش به شیوه رسم الخط پیوسته دارد و حتی علامت‌ها، جمع، علامت صفت تفصیلی «تو»... را به شیوه قدیمی پیوسته می‌آورد تا جایی که دیدن واژه‌هایی چون «آنظرها»، «دستیافته»... در متن امری عادی می‌شود، اما به ناگهان در میان واژه‌های ترکیبی بلندبالا گاه افعالی را می‌بینیم که جدا نوشته شده‌اند، نمونه‌اش «به ایستاده» (ص ۱۳) که با شیوه رسم الخط مترجم سازگار نمی‌نماید و به اشتغکی و عدم وحدت رویه رسم الخط ترجمه می‌انجامد. همه این موارد جذای از اغلاط فراوان ناپیی است که البته مسئولیت آن به ناشر و نمونه‌خوان این کتاب شکیل و نسبتاً لوکس بازمی‌گردد.

همچنین خواننده از مترجم انتظار دارد که مقبل زحمت می‌شد و معادلی برای عبارات لاتینی که بدون توضیح و ترجمه در متن رها شده‌اند، می‌یافت (نمونه آن را در ص ۴۰۲ بنگرید).

در پایان اگر جمل بر سختگیری زیاده از حد منتقد نشود، می‌باید با برخی عبارات عربی و مفصلی مترجم در پیشگفتار کتاب اظهار شکفتی کنیم. برای نمونه نمی‌دانم مفهوم این عبارت «جشنان آبنمان خود را در جسمی حاکی تکرار می‌کنند» (ص ۸) از نظر ایشان چیست؟ و عباراتی دیگر همچون... هر چند در آثار او مابه‌های کافی از بالندگی‌های روحی مکتب رمانتیک... الخ (ص ۵) به گمانم بیش از آنکه گفتاری تحلیلی بنماید، بوی کلی‌گوییهای قالبی می‌دهد. صرف نظر از موارد یادشده و شکفت برانگیزتر از هر چیز، تحلیل پایانی مترجم در پیشگفتار خود است:

«طنز تلخ گرین در این اثر، متوجه فساد در دستگاه اجرایی و قضایی انگلستان است. سرمایه‌داری... بر آن است تا گروه‌های کوچک دزدی و کلاه‌برواری و آدمکشی را نیز در گردهای عظیم کانگستری مستحیل کند و برای اجرای این هدف مسلماً این قدرت را هم دارد که پلیس و دولت و قانون را بخرد» (ص ۱۰).

صادقانه گمان می‌کنم که خواننده نیز مانند من مضمون داستان را به هیچ وجه انتقاد از دستگاه اجرایی و قضایی انگلستان» نمی‌داند و به شخصه در نمی‌یابد رابطه مقوله سرمایه‌داری با این رمان چیست. و اصولاً برای سرمایه‌داری، رواج دادن معامله کانگستریسم که محل اقتصاد بازار است، چه سودی دارد؟

و آیا نگارنده این سطور محق نیست، بیاناتی از این دست را در پیشگفتار مترجم به جای تحلیل با گفتارهای سیاسی شعارگونه و کلیشه‌ای همانند شمارد؟

پاوشتها.

۱. ناشر انگلیسی عهد ویکتوریا که این قطعه شعرا و بسیار مورد علاقه گرین بود.

۲. این بازگفت و دیگر بازگفتیایی که از گرین آورده‌ایم از گفت و گوی فرانسواز آلن با گرین با عنوان «مردی دیگر» برگرفته شده است. ترجمه فارسی این اثر به قلم فرزانه طاهری به همت انتشارات نیلوفر به چاپ رسیده است.

بیش از جس اعتماد توقع ما فزونی می‌گیرد و ایرادهای کوچکی را که از مترجمان کم سابقه با تساهل می‌پذیریم، در ترجمه ایشان بزرگ و گذشت‌ناپذیر می‌بینیم.

گمان می‌کنم حتی ویراستاران تازه‌کار با دیدن نمونه‌های زیر بدون هیچ توضیحی با من هم عقیده شوند:

- آنها با کوشش و بردباری بیش از حد توانسته بودند حداکثر لذت را از روز عید ببرند؛ با استفاده از آفتاب و شستیدن موسیقی...» (ص ۱۳)

- البته مردم مثل درختهای پراکنده جنگل بودند که یک فرد بومی را به راحتی می‌توانست در آن کمین کرده دام زهرآلود خود را بگستراند» (ص ۱۹).

- «دختر نگاهش را درید» (ص ۷۹).

- «ناچار می‌شوی مراد در خیابان و عالیجناب صداکتی» (ص ۱۱۹).

- «مرد دیگری سوار سر ماشین شده بود» (ص ۱۵۹).

- «اگر حسدش را بسوزانند دیگر کسی نمی‌تواند شناسایی‌اش کند. ترتیبی بدهیم که حتماً سوخته شود» (ص ۱۸۱).

- «مردم در خیابان رفت و آمد می‌کردند ولی آنها یعنی از بدنشان از پنجره پیدا بود» (ص ۲۲۸).

- «پسر با چهره‌ای مسعود و ترس خورده به پروریت خیره مانده بود» (ص ۳۳۰).

